

پرفسور. دکتر مری بويس

Prof. Dr. Mary Boyce

مانیکجی لیمجی هاتریا

در ایران



گفتار «مانیکجی لیمجی هاتریا در ایران» Manekji Limji Hataria in Iran نوشته پرفسور دکتر مری بويس در K. R. Cama, Oriental Institute «Golden Jubille Volume» چاپ بمبئی، ۱۹۶۹ - میان صفحات ۳۶-۱۹ آمده است. ترجمه زیر، از مآخذ یادشده می باشد. باتوجه به این که برخی اشارات از مآخذ وارجاعات، جهت برهیز از طولانی شدن مقاله نقل شده است.

باتوجه به مکاتبات محدودی که میان سال های ۱۴۷۸ تا ۱۷۶۸ میلادی بین پارسیان هند و موبدانی (زرتشتیان) ایرانی انجام شد، و هم چنین باتوجه به مناسبات و دادوستدهایی که میان گجرات و حوزه خلیج فارس همواره جریان داشت، اسنادی که حاکی از برخورد و در تماس بودن زرتشتیان ایران و هند باشد، در زمان پیش از سده نوزدهم، اندک است. البته اتفاق می افتاد که گهگاه، ایرانیان معدودی، دل به دریا زده و علیرغم خطرها و باتوجه به موقعیت های دشوار، موفق به پشت سر نهادن موانع فراوان شده و مهاجرت می کردند و سر از هندوستان به درمی آوردند. این موانع که یادشده، فراوان و خطر آفرین بودند. کافی است اشاره شود که اگرهم بعضی مواقع، مراداتی از طریق مکاتبات اندک، میان زرتشتیان ایران و هند انجام می شد، میانجیان این امر، اغلب مسافران مسلمان بودند^۱.

1- R. Unvala, *Dārāb Hormazdyār's Rivāyat* (Bombay, 1922) I. pp. 126-27;

B. N. Dhabhar: *The Persian Rivāyats of Hormazdyar*, Bombay, 1932. p. XXXIII.

«جان آگیلی» J. Ogilby در کتاب خود تحت عنوان «آسیا» که به سال ۱۶۷۳ در لندن به چاپ رسیده است، یادآوری می‌کند^۲ که پس از ساکن شدن عده‌ی بسیار از پارسیان در گجرات، برخی از آنان نیز در ساحل دریا ماندگار شده و با بومیان خو گرفتند. اما باید اشاره کرد که مهاجرت زرتشتیان ایران به هند در سدهٔ هجدهم، شامل عده‌ای اندک می‌باشد^۳.

پس از مرگ «کریم خان زند» در ۱۷۷۹، ایران دچار هرج و مرج و ناامنی شد. مقارن همین اوضاع، دو خانوادهٔ زرتشتی که توانسته بودند از این معرکه جان سالم به در ببرند و از جنگ‌های کرمان رهایی یابند، رخت سفر به سوی یزد کشیدند. میان این دو خانواده، مردی بود به نام **کیمخسر ویزدیار** که دختر زیبایی داشت موسوم به **گلستان بانو**. چون این دختر، پس از مدتی رشد کرد، یک مرد مسلمان که بسیار ثروتمند بود، خواهان ازدواج با وی شد. اما خانوادهٔ «گلستان بانو» با این وصلت مخالف بودند و دوباره ناگزیر شدند که مهاجرت کرده و از یزد بگریزند. به همین جهت تصمیم گرفتند تا به شهر بمبئی در هندوستان بروند. پس نیت خود را به مرحلهٔ اجرا درآورده و به بمبئی رفتند، به سال ۱۷۹۶.

در بمبئی با یک خانواده از پارسیان موسوم به **ادُلجی دورانجی لَشکَرئی** **Edulji Dorabji Lashkari** آشنایی پیدا کردند که این آشنایی به الفت و صمیمیتی تبدیل شد. در همین احوال بود که گلستان بانو با یک پارسی جوان به نام **فرانجی بیکاجی** **Framji Bhikaji** ازدواج کرده و هم چون **گُلَبای ولایت** **Gulbai Velatan** که از بانوان نامدار شهر بمبئی بود، نامدار و مشهور شد^۴. وی به همان اندازه‌ای که زیبا بود، از اندیشه‌هایی روشن و بینشی خردمندانه بهره داشت. دل بستگی و علاقه‌ای بسیار به میهن اصلی خود ایران داشت و همین شور و علاقه موجب شده بود که شوهر و فرزندان نیز ناخودآگاه نسبت به موطن وی و زرتشتیان ایران کشش و دل بستگی پیدا کنند.

در آن زمان مهاجرت زرتشتیان ایران به هند بیشتر شده بود و شوهر گلستان بانو، یعنی **فرانجی بیکاجی** از هرگونه کمک مادی و معنوی، و سازمان‌دهی و ایجاد تشکیلات برای ایرانیان مهاجر دریغ نمی‌کرد؛ و این یاری‌ها به آن اندازه بود که به حق باید وی را «پدر زرتشتیان مهاجر به هند» لقب داد^۵.

به سال ۱۸۳۴، پسر بزرگ گلستان بانو که **بورجرجی فرانجی** **Burjorji Framji** نام داشت، با ترتیب و سازمان دادن بنیاد خیریه‌ای جهت انجام امور ایرانیان مهاجر، گام‌های استواری را برای کمک‌های جدی به زرتشتیان ایران برداشت^۶؛ و بیست سال پس از آن پسر سوم موسوم به **مهروانجی Meherwanji** اقدام به ارسال کمک‌های نقدی به ایران نمود که به مصرف رفاه زرتشتیان برسد. همین شخص است که یکی از بنیانگذاران «انجمن بهبودی وضع زندگی زرتشتیان ایران»^۷ گردید (که البته

2- K. N. Seervai and B. B. Patel in their "gujrāt pārsis" (Gazetteer of the Bombay Presidency IXii, 1899) Cite Ogilby in the following terms p. 188) ...

3- M. L. Hataria: Izhār-i Siyāhat-i Irān. Bombay, 1865-Ch.22. p. 160.

4- Hataria, Op.Cit., p. 162

5- Op. Cit., Ch. 10, p. 58.

6- Op. Cit., p. 163.

7- The Society for the Amelioration of the Condition of the Zoroastrians in Persia.

خورشیدجی نَسروانجی کاما Khurshedji Nasarvanji Kama، از آغاز کار سمت خزانه دار افتخاری آن را برعهده داشت)^۸.

نخستین کسی که به عنوان مأمور این انجمن به ایران گسیل شد، مردی شجاع و آزاده بود به نام مانک جی لیمجی هوشنگ هاتریا^۹ که در آوریل سال ۱۸۵۴ در بوشهر، بندر معروف خلیج فارس پا در ایران نهاد.

* * * *

مانکجی در شهر «موراسومالی» Mora Somali، نزدیک «سورات» Surat به سال ۱۸۱۳ زاده شد. به طوری که خود وی می گوید، از پانزده سالگی با کار و تلاشی که می کرد، هزینه زندگیش تأمین شده و نیاز به کسی نداشت. شغل وی مباشرت و پیشکاری بازرگانان بود و براساس این پیشه بود که به اطراف و اکناف هندوستان به سفر می پرداخت^{۱۰}. چگونگی کار وی موجب شده بود که مانکجی مردی بااراده، متکی به نفس، شجاع و کاردان بارآید؛ و از این رهگذر است که باید گفت برگزیدن او توسط انجمن یادشده، گزینشی به جا و شایسته بود. در شرح حال وی، خواهید دید که پس از ارجاع چنین مأموریتی به او، همه وقت و کار خود را وقف سروسامان دادن به امور زرتشتیان ایران کرد و همه کوشش وی، منهای یک وقفه کوتاه، تا پایان زندگی پرتلاش و پربارش (به سال ۱۸۹۰) مصروف بر این مهم گشت.

از لحاظ بدن و اندام، وی مردی تنومند، قوی بنیه و سخت کوش بود. دارای استقامت و استواری در اراده بود. توانایی داشت دشوارترین مصائب زندگی را با صبر و حوصله تحمل نموده و با بردباری به آنها چیره شود. ویژگیهای اخلاقی نیکویی داشت و از این خصوصیات، چون: خیرخواهی، صداقت، امانت، قابلیت انعطاف فراوان، صبر و حوصله - به سود هم کیشان خود بهره های بسیار بُرد.

در موفقیت مانکجی خصوصیات ظاهری و اخلاقی وی، هر دو بسیار مؤثر بودند. مورد قابل ملاحظه دیگر، این بود که مانکجی تبعه دولت بریتانیا محسوب می شد و همین موضوع بود که بیشتر موارد در حل دشواریها به وی کمک می کرد. بسیار بود که خطر جانی وی را تهدید می کرد^{۱۱}. چند بار با پرسش هرمزدیار تهدید به مرگ شدند و حتی به جان شان سوء قصد شد^{۱۲}. او با این که اغلب اوقات مسلح مسافرت می کرد، برابر با یادداشت هایش، بارها مجبور شد تا برای حفظ جان، دست از کالاها و اجناس خود برداشته و بگریزد^{۱۳}.

باتوجه به همه دشواریها، مخاطرات و ناامنیها، مانکجی بدون اتلاف وقت و با همه نیرو و علاقه به سامان بخشیدن و رسیدگی به جامعه کوچک زرتشتیان پرداخت. جمعیتی که به روشنی، فرسودگی و تحلیل آن مشهود بود. خود وی می نویسد به سان ریگی در خرمن گندم مسلمین سرگردان

8- Op. Cit., p. 164; Karaka, Op. Cit. I, pp. 72, 89 M. M. Murzhan: The Parsis in India. Bombay, 1917. I. p. 132.

9- Acta Orientalia XXX (1966). p. 66.

10- Parsee Prakash. III, p. 327.

11- Hataria, Op. Cit., Ch. 6. p. 9.

12- Murzban, Op. Cit., I. p. 134.

13- Hateria. Op. Cit., Ch. 16, p. 86.

بودند^{۱۴}. مردمی که در گرداب مشکلات و بی‌سوادى غرقه بودند^{۱۵}. جمعیتى که به زحمت از هر صد نفرشان، دوفدر در اجتماع شغل و مقام درخورى داشتند^{۱۶}.

روستائیان زرتشتى در آن زمان به نان بخور و نمیری که با زحمت و مشقت به دست می‌آوردند، قانع بودند. مانکجی با برنامه و کوشش، اقدامات و فعالیت‌هایش را در یزد و کرمان توسعه بخشید. همه تلاش‌هایش به تدریج مثمر می‌شد. سرانجام به سال ۱۸۶۴ دیگرگونی‌ها به شکلی بود که وی خود نوشت: «مدتها بود که مسلمانان به پیروان سایر ادیان با دیده‌ اهان‌ت و تحقیر می‌نگریستند... اما حالیه این عقاید را کنار نهاده و بانظر لطف به این مسافرانچیزی نگرند^{۱۷}». از این گذشته، وی در یزد و کرمان، بر اثر حُسن سلوک توانسته بود با برخی از بزرگان و متنفذان رشته دوستی و الفت را استوار گرداند، و همه هدفش آن بود تا در اثر این اقدامات افکار عمومی را نسبت به زرتشتیان، و یا بنابر اصطلاح آن زمان «گبیرها» ترمیم کند.

اما همه اقدامات و کارهای مانکجی مصروف این نبود تا در عرصه دیپلماسی باشد. وی فی‌نفسه، کل جماعت زرتشتی را در نظر داشت. به همین جهت اقدامات چندی برای حفظ و اشاعه مبانی دینی هم‌کیشانش انجام داد. کتیبه‌ای که در بنای «آتش بهرام» یزد وجود دارد و تاریخ آن ۱۸۵۵ است، بیانگر آن می‌باشد که نخستین اقدام وی در این زمینه، بازسازی و تعمیر همین آتشکده بوده است^{۱۸}. نیز لازم به یادآوری است که در آن زمان مسلمانان به هیچ وجه اجازه بنا و یا تعمیر و مرمت آثار معماری دینی زرتشتیان را نمی‌دادند^{۱۹}، و از همین رهگذری توان به اندازه تدبیر و سیاست مانکجی و ارزش‌های اقدامات وی پس از یک سال اقامت در ایران آگاهی یافت.

اما تنها مسأله تعمیر و مرمت آتشکده یادشده نبود، بلکه توسط وی، این بنای دینی توسعه نیز پیدا کرد^{۲۰}. دو سال بعد نیز آتشکده کرمان توسط مانکجی نوسازی شد. در کتیبه‌ای که در این مورد باقی است یادآوری شده که مانکجی به یاری «دهش آزاد مردان پارسی هند» به سال ۱۸۵۷ اقدام به نوسازی این بنا کرده است.

از جمله کارهای عمرانی دیگر، بازسازی و مرمت‌هایی در دهکده زرتشتی نشین قنات غیستان Qanat-Ghesan [= کَنَ غَسُون Kan-Ghessun] نزدیک کرمان و قریه خرّم‌شاه یزد است که توسط مانکجی در همان سال‌ها انجام شد. بعدها که زرتشتیان ایران از امکانات بهتری برخوردار شدند، دست به تعمیر و گسترش مجدد این جاها زدند.

[این اشارات، چنانکه گذشت، از کتاب «اظهار سیاحت ایران» نوشته مانکجی است که 14- Ibid., Ch. 5, p. 10. به سال ۱۸۶۵ در بمبئی به چاپ رسید و مانکجی شرح اقدامات و کارها و اصلاحات و احوال خود را در ایران به رشته تحریر درآورده است.]

15- Ibid., Ch. 5, p. 7.

16- Ibid, Ch. 19, p. 108.

17- Ibid., Ch. 4, p. 6.

18- Acta Orientalia, XXX, p. 57.

19- E. G. Browne: A Year Amongst the Persians. 1887-1888 (Cambridge, 1926), p. 408.

20- Hataria, Op. Cit., Ch. 9, p. 53.

Williams Jackson: Persia Past and Present (New York, 1909), p. 366.

مانکجی، سلسله اقداماتی برای بنای «دخمه‌ها» انجام داد. این اقدامات پس از مشاهده وضع دخمه‌های زرتشتیان ایران انجام یافت. وی سه دخمه، یکی در کرمان، دیگری در شریف‌آباد اردکان یزد، و سومی در خود یزد بنا کرد* که هنوز نیز باقی است. به سال ۱۹۶۳، در مرمت این دخمه، یعنی دخمه شریف‌آباد، دیوار تازه‌ای به گرد آن کشیده شد تا از آسیب‌های معمول آن‌روزگار در امان باشد. دخمه «قنات غُستان» نیز به سال ۱۸۶۵ توسط مانکجی ساخته شد، که در حال حاضر متروک است. سنگ‌نوشته این بنا آسیب بسیار پیدا کرده، اما به هر حال قابل خواندن می‌باشد. چنانکه اشاره شد، بسیاری از بناهای دیگر توسط مانکجی بر پا و بازسازی و مرمت شد. هم‌چنین در محل بعضی از زیارتگاهها، جهت زائرین پناهگاهها و آسایشگاههایی ساخت؛ نیز تأسیساتی در نقاطی چند برای آب‌رسانی به وجود آورد. چون بانو پارس و پیرسبز.

اما چنانکه اشاره شد، همه تلاش و کار مانکجی مصروف به مرمت و بازسازی، و یا ایجاد بناهای مذهبی یا عام‌المنفعه نبود، بلکه خود وی به روشنی می‌دانست که وظایفی مهم‌تر و اصولی نیز برعهده دارد. یکی از مهم‌ترین هدف‌هایی که «انجمن بهبودی وضع زندگی زرتشتیان ایران» به‌عهده داشت، از بین بردن جزیه بود. مالیات‌هایی که بر اثر بعضی جریانات از زرتشتیان اخذ می‌شد غیرمنصفانه بود و به‌طور مسلم حق بامانکجی و زرتشتیان ایران بود که خواستار ادای مالیاتی منصفانه بودند که لاقلاً با مالیات‌های پرداختی سایر گروه‌های مذهبی برابر باشد. فعالیت‌های جدی ویی گیر مانکجی به سال ۱۸۵۷ شروع شده بود؛ و این مرد اقدامات و کارهایش را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در تهران و بمبئی و برخی از پایتخت‌های اروپا دنبال می‌کرد.

با فعالیت ویی گیری، توانست به حضور «ناصرالدین شاه» باریابد. بر اثر این ملاقات و گفت‌وگو، مالیات پرداختی زرتشتیان مقداری تعدیل شد. مقداری از وجوهی که به‌عنوان کمک برای زرتشتیان ایران، از سوی «انجمن بهبودی...» برایش ارسال می‌شد، صرف پرداخت مالیات‌هایی می‌شد که خانواده‌های کم‌درآمد و بی‌بضاعت از پرداخت آن ناتوان بودند. سرانجام به سال ۱۸۸۲، پس از نزدیک به ربع قرن تلاش و کوشش، توانست «جزیه» را موقوف کند و با به مرحله عمل درآمدن این قانون، در واقع وی خدمتی شایان به هم‌کیشان، خود انجام داد. فرمان «ناصرالدین شاه» چنین بود: میزان مالیات یک دهم گذشته می‌شود، و در مورد مقدار مالیات بر آب و ملک و معاملات بازرگانی و غیره، با زرتشتیان، چون دیگر مردم رفتار شود؛ - و این پیروزی بزرگی بود و برای حصول چنین مهمی، مانکجی از همتاس و مذاکره و هزینه و تحمل سختی‌ها و ناکامی‌ها، روی گردان نبود. اینک کم‌کم زرتشتیان ایران به ارزش وجودی وی پی می‌برند، چنانکه کاراگا Karaka به سال ۱۸۸۴ نوشت «هیچ نیرویی به توان قدرت اراده آدمی نیست، چنین اراده‌ای بود که توسط مانکجی سبب شد بلای بی‌عدالتی ناشی از پرداخت مالیات‌های غیرمنصفانه لغو شود.

گرفتاریهای حاصل از اقدامات مانکجی جهت به‌ثمر رسانیدن تعدیل‌های مالیاتی و الغای جزیه، موجب شد که سال‌ها در تهران ماندگار شود. امر توقف موجب شد تا از وی مردی صاحب‌نظر و آشنا به

* - [برای شرح اقدامات و احوال و روزگار مانکجی، نگاه کنید به سلسله مقالات نگارنده در «ماهنامه فروهر» با عنوان

«زندگی اجتماعی و اقتصادی زرتشتیان» که در آن جا شرح بنای دخمه تهران در شهری نیز هست.]

اوضاع اجتماعی ایران، و هم‌چنین کشورهای دیگر بسازد. وی که تابعیت انگلستان را دارا بود، با راولینسون Rawlinson سفیر کبیر انگلیس در ایران دوستی نزدیک داشت. هم‌چنین با کنت دوگوبینو De. Gobineau کنسول فرانسه روابطی نزدیک و دوستانه داشت^{۲۱}، و بسیاری از اطلاعات «گوبینو» در مورد آمار و احوال زرتشتیان در ایران، از طریق مانکجی تحصیل می‌شد^{۲۲}. نیز بنجامین S. G. W. Benjamin کنسول آمریکا در ایران، مانکجی را به‌عنوان سرپرست یا «رئیس زرتشتیان ایران» می‌شناخت^{۲۳}. وی از سال ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ در ایران بود و برای مانکجی احترامی شایان قابل بود و همیشه از وی با توصیف قابل احترام و بسیار باهوش یاد می‌کرد. یک دانشجوی انگلیسی به نام براون E. G. Brown که در سال‌های ۸۸ - ۱۸۸۷ به ایران سفر کرد، مجموعه‌ای از اطلاعات مربوط به مانکجی را گردآوری کرده بود که از جمله این آگاهی‌ها، شرح مختصر ورود وی به ایران و نرم‌خویی و مهربانی و پاک‌ی زرتشتیان و مدارا و رأفت آنان است^{۲۴}.

سال‌هایی بسیار، مانکجی از تهران، اقدامات و فعالیت‌های یارانش را در یزد و کرمان سرپرستی و رهبری و نظارت می‌کرد. نقطه ضعف وی به هنگام برخی اقدامات، به هنگام درگیری با دستگاه‌های قضایی واقع می‌شد. در شرح حال وی [= اظهار سیاحت ایران] دیده می‌شود که این مورد، از موارد نادری است که با ناکامی رو برو می‌شود. برای مثال، موردی از کتاب ناپیر ملکوم Napier Malcolm، به نام «پنج سال در یک شهر ایران» نقل می‌شود^{۲۵}: «به سال ۱۸۷۰ دوفتر از اشرا یزد، دوزرتشتی را کشتند یکی دیگر را به سختی مضروب و مجروح کرده بودند. مانکجی به حاکم یزد شکایت کرد. حاکم که نمی‌خواست و یا جرأت نمی‌کرد آدم‌کشان را شخصاً مجازات و تعقیب کند، دعوی را به عدلیه (دستگاه قضایی) تهران ارجاع کرد. مانکجی پس از آمدن به تهران، ملاحظه کرد که اجرای مجازات قاتلان، با چوب و فلک فیصله یافته است و این سبب حیرت و تعجب وی شده بود. البته باید توضیح داده شود که در آن زمان هیچ‌کسی را به جرم کشتن غیرمسلمانی اعدام نمی‌کردند. هنگامی که مانکجی پرسید: آیا این درست است که خون‌بهای یک زرتشتی را شما هفت تومان تعیین کرده‌اید؟، پاسخ شنید: کمی بیش از این مبلغ است.» مانکجی خود در یادداشت‌هایش خاطرنشان می‌کند که تنها در ده سال اول اقامت در ایران، با وجود تحولات و پیشرفت‌هایی که در زندگی هم‌کیشانش روی داد، با این حال پنج نفر از این جماعت کشته و هفت نفر سخت مجروح شده و مورد شکنجه واقع شده و چهل نفر دیگر مورد ضرب و جرح و سوء قصد واقع شدند؛ و در همین مدت، خانه و کاشانه بیش از یک صد خانواده ویران و غارت شد^{۲۶}.

21- A. de Gobineau: *Trois Ans en Asie* (Paris, 1859) p. 374.

۲۲- همان کتاب، ص ۳۷۳.

23- S. G. W. Benjamin: *Persia and the Persians* (London, 1887), p. 357.

24- Op. Cit., pp. 190-94/p. 432, and Cf. p. 478.

25- Napier Malcolm: *Five Years in a Persian Town*. (London, 1905), p. 50.

26- Hatavia: Op. Cit., Ch. 6, pp. 8-9.

acta Orientalia: XXX. p. 70.

برای وقایع و اوضاع و اصلاحات بعدی نگاه شود به:

Dinshah Irani, *Memorial Volume* (Bombay, 1943) p. VII.

همان گونه که مانکجی برای بهبود وضع جماعت زرتشتی، از طریق قانون کوشش و تلاش می کرد، از راهی دیگر برای نیل به همین اهداف، از سرمایه «انجمن بهبودی...» نیز در حد مقدور، حداکثر بهره را می بُرد. مؤسساتی دایر کرده بود که اشخاص کهن سال و رنجور و بیمار زرتشتی تغذیه رایگان می شدند، و هم چنین از جهت پوشاک و دارو و درمان نیز تأمین می شدند. در آن زمان بسیاری از دوشیزگان زرتشتی از فرط فقر و تنگ دستی، در معرض ترک دین قرار داشتند. مانکجی برای چنین کسانی جهیزه تهیه کرده و هزینه عروسی شان را تأمین می کرد.

وی در این مورد می نویسد: «با این که بسیاری از این دختران افتخار می کردند که با کمک «سرمایه خیریه» ازدواج می کنند و اظهار شادمانی می کردند، اما با کمال تأسف بعضی نیز بودند که شوهر نکردن را نسبت به این گونه به خانه شوهر رفتن ترجیح می دادند»^{۲۷}.

در آن روزگار چه بسیار اتفاق می افتاد که فردی زرتشتی بسیار مقروض شده و بدهی فراوانی پیدا می کرد. بسا چنین کسانی، با هزار مصیبت به هندوستان می گریختند و در آن دیار، میان هم کیشان و محیطی مساعدتر، به کار و فعالیت پرداخته و سرمایه یی می اندوختند. آنگاه لازم بود تا به طریقی، این سرمایه را به ایران منتقل می کردند. از آن جهت که مسافرت برای زرتشتیان مجاز نبود، با دشواریهای فراوان مواجه می شدند. در این مورد نیز مانکجی چاره هایی اندیشیده و مردمش را مساعدت می کرد^{۲۸}.

ملاحظه می کنیم که این مرد از هنر نوع کمک و یاری نسبت به مردم خود دریغ نمی کرد. هرگاه معترف باشیم که بزرگ ترین خدمت و اقدام وی، الغای «جزیه» بود، باید بگوییم که کار مهم و اساسی تر دیگری که انجام داد، عطف توجه دقیقی بود به وضع آموزش و پرورش و سوادآموزی زرتشتیان. در ایران آن روزگار، تحصیل سواد برای زرتشتیان چون بسیاری امور دیگر ممنوع بود و اکثریت قریب به اتفاق زرتشتیان بی سواد بودند. وی با برنامه ای که با کوشایی دنبال کرد، برای تحصیل هم کیشان خود مدارسی تأسیس کرد. البته مردمی که تعصب بر آنان غالب بود و حکومتی که برای زرتشتیان هیچ حقی جهت کسب تحصیل و سواد قایل نبود، از این اقدامات ناراحت و خشم گین می شدند. اما علیرغم همه این احوال، به سال ۱۸۵۷^{۲۹}، یعنی سه سال پس از ورود مانکجی به ایران، می نگریم که مدرسه پسرانه در یزد و کرمان دایر می شود. بر همت و هوشیاری و موقع سنجی وی به حق باید آفرین گفت. مدرسه کرمان در محوطه «شاه و زهرام ایزد» قرار داشت، و هر چند در حال حاضر تشکیلات آن مدرسه به جای دیگر منتقل شده، اما بنای نخستین هنوز برجای و باقی است.

مانکجی همیشه با شور و اشتیاق فراوانی از تأسیس مدارس هر چه بیشتر سخن می گفت که با کیفیتی خوب اداره شود. وی معتقد بود و می گفت که باید «برادران ایرانی خود را با داروی دانش نیرومند سازیم»^{۳۰}.

به سال ۱۸۶۰، وی خانه ای در تهران خریداری کرد و از پارسیان درخواست کرد تا اجازه دهند یک

27- Hataria, Op. Cit., Ch. 9, p. 54.

Ibid. Ch. 14, P. 68.

29- Murzban, Op. Cit., I p. 136.

28- Ibid, p. 146.

30- Hataria, Op. Cit., Ch. 14, p. 72.

مدرسه شبانه روزی در آن جا دایر کند. هر چند این آرزو و خواست مدّتی به عهده تعویق افتاد، اما سرانجام چندسال بعد به مرحله اجرا درآمد. تا سال ۱۸۸۲ در تهران، کرمان و یزد و توابع آن، دقیقاً دوازده مدرسه و یژه زرتشتیان وجود داشت^{۳۱}. دوتن از نخستین آموزگاران که در مدارس زرتشتی تهران تدریس کردند، از پارسیانی بودند که به درخواست و تشویق مانکجی به ایران آمده بودند. شیوه تدریس در این مدارس در سطحی بالا و براساس خواندن، نوشتن و تمرین بود. در آن زمان از سوی خارجیان دو مدرسه در تهران دایر شده بود که از سوی شاگردان مسلمان اشغال شده بود. اما با دقت و برنامه هایی که مانکجی داشت، پس از مدّتی، دانش آموزان زرتشتی از نظر معلومات تحصیلی، به شکل چشم گیری از دانش آموزان آن مدارس پیشی گرفتند. بسا از دانش آموزانی که در مدارس تهران، زیر نظر آموزگاران پارسی درس خوانده و دوران معهود را به پایان رسانده بودند، جهت تدریس به مدارس یزد و کرمان اعزام شدند. این جنبش به نحو مطلوبی پس از مرگ مانکجی نیز هم چنان ادامه یافت و پیوسته مدارس تازه یی دایر می شد.

در سایر شئون نیز پیوسته هم و سعی مانکجی بر آن بود که با تحولاتی که منجر به پیشرفت زرتشتیان شود، این جماعت را متحول کند. از جمله این که دقت می نمود تا تمهیداتی بیابد که به موجب آن زرتشتیان در تهران اقامت کنند، به همین جهت به آن دسته از هم کیشان که در تهران رحل اقامت می افکندند، کمک های مادی و معنوی می کرد. علت نیز آن بود که مقارن با ورود مانکجی به ایران، فقط حدود صد نفر زرتشتی در تهران زندگی می کردند^{۳۲} و معدودی نیز که به تهران می آمدند، تنها برای کارهای فصلی و موسمی بود، و به یزد و یا کرمان مراجعت می کردند.

مانکجی که احساس می کرد در تهران نیاز به بنای دخمه ای هست، با پشتکاری که داشت، تحصیل اجازه جهت بنای یک دخمه در نقطه ای کوهستانی [=شهری] را به دست آورد و آن را زیر نظر خودش ساختند^{۳۳}. آرزو داشت که یک «آدریان» نیز بر پا کند که متأسفانه توفیق نیافت تا آرزویش را، جامه عمل پوشیده به بیند. اما موفق شد تا یک مسافرخانه [پذیرشگاه] در تهران دایر سازد تا مسافرانی که از یزد و اطراف آن و نیز کرمان می آمدند، سرگردان نبوده و مسکنی داشته باشند. اینک پس از گذشت بیش از یک سده، بیشتر زرتشتیان ایران در تهران زندگی می کنند و ماوای اصلی شان، یعنی یزد، کم کم خالی و متروک می شود.

باید قبول کرد که هرگاه کار خوب و پسندیده ای انجام شود، عکس العمل هایی منفی و ناخردانه نیز به دنبال می آورد. مانکجی بیش از نیمی از عمر پُرثمرش را با شور و اشتیاق وقف سروسامان دادن به زندگی هم کیشان کرد. به آنان نعمت آزادی، سرافرازی، تحصیل علم، دارو و درمان و امنیت بخشید [بی گمان وضع فعلی زرتشتیان تا حد زیادی مرهون زحمات، از خود گذشتگی ها و تحمل شدایدی است که وی بر خود هموار کرد]، و با این حال یک موبد سالخورده یزدی می گوید: «از هنگامی که پای پارسیان هند به ایران باز شد، وضع ما رو به خرابی نهاد» این اظهار نظر در آغاز جنبه ای از حق ناشناسی را بیانگر است. اما من مطمئن هستم که اغلب پارسیان هند با این موبد همدردی و موافقت خواهند داشت، به این علت که آنان قبلاً طعم و مزه شهری شدن و تمدن را چشیده و این مسأله را تجربه کرده اند: بمشی که مرکز تجمع اکثر پارسیان

31- Murzban, Op. Cit., I p. 135 n. 147. 32- Karaka, Op. Cit., I p. 55.

33-Williams Jackson: Persia Past and Present. New York 1909. pp. 439-440.

هند است به آنان آزادی، ثروت و امنیت فراوان بخشید. اما همین شهرنشینی و مدنیت سبب ازهم پاشیدگی هم بستگی های پارسیان و نهادهای آنان گردید و این تجربه ناخوشایند بعداً در تهران نیز تکرار شد و بر زرتشتیان ایران همان گذشت که برهم کیشان آنان در هند گذشته بود.

در زندگی ساده و بی آرایش روستایی که هم اکنون در معدودی دهات پراکنده زرتشتی نشین یزد وجود دارد، دل بستگی به لذت های مشروع زندگی، علاقه به مذهب و آداب و سنن و توجهی که مردم به حال و روزگاری یکدیگر دارند، بسیار جلب توجه می کند که در میان زرتشتیان بمبئی و تهران، دیگر اثری از آن علایق و همبستگی ها و نهادها و اصالت ها وجود ندارد. این مسایل امروزه برای اندیشمندان دانش جمعیت شناسی و مسایل اجتماعی شناخته شده است. اما باید توجه داشته باشیم که خواهی نخواهی جبر زمانه کار خود را می کرد و قرن بیستم فرا می رسید و هرگاه زرتشتیان چون روزگاری پیش از مانکجی در بی سواد و فقر و نا بسامانی و نا آگاهی به سر می بُردند و باهمان حال گام به آستانه سده بیستم می نهادند، امکان این امر بسیار بود که جامعه کوچک شان به یک باره منهدم شود.

در سده بیستم سهم قابل توجهی از پیشرفت های ایران را، زرتشتیان این مرز و بوم موجب شدند و این بهترین گواه هوش و ذکاوت جامعه ای است که مدت ها در زیر فشار و رو به رو با شرایطی بسیار سخت روزگار می گذرانید. هرگاه پیش از ورود مانکجی به ایران، از هر صد نفر، دویست دارای پست و مقامی در مملکت بودند، پس از مانکجی این درصد بسیار بالا تر رفته است.

به هر حال، بنیاد پیشرفت و کامیاری و امنیت زندگی زرتشتیان را در دوره قاجاریه، مانکجی پایه گذاشت و در حال حاضر، تندیس ای از یک مجسمه ساز نوپرداز زرتشتی. روی پایه ای در بیرون محوطه آتشکده یزد قرار گرفته است که تندیس «مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا» است. در پشت سر این تندیس ساختمان جدید و زیبای آتشکده زرتشتیان قرار دارد و جلب توجه می کند. این بنا و این گونه مناظر که در چشم انداز تندیس این بزرگمرد است، بی گمان برایش بسیار خوشایند هستند، زیرا گواه راستین و بی چون و چرای زحمات و کوشش های بی دریغ و مداوم وی بوده و خواهند بود.

ترجمه: هاشم رضی

ابلهان گفتند مجنون را ز جهل	خُسن لیلی نیست چندان، هست سهل
بهتر از وی صد هزاران دلربا	هست همچون ماه اندر شهر ما
گفت صورت کوزه هست و خُسن می	می خُدایم می دهد از نقش وی
مر شما را سرکه داد از کوزه اش	تا نباشد عشق اوتان گوش کش
از یکی کوزه دهد زهر و غسل	هر یکی را دست حق عز و جل
کوزه می بینی ولیکن آن شراب	روی ننماید به چشم ناصواب
	«مولوی»